

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال سوم، تابستان ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۱۲

در دفاع از میناگروی: بررسی اشکالات کیث لورر بر میناگروی

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۱۸ تاریخ تأیید: ۹۱/۱۱/۲۷

دکتر مهدی عبداللهی*

کیث لورر، با تفکیک میناگروی خطاناپذیر و خطاپذیر از یکدیگر، سه نقد عمده بر میناگروی سنتی خطاناپذیر دارد. وی در نقد اول بر آن است که تنها تعداد بسیار اندکی از باورهای پایه وجود دارند و این تعداد محدود نمی‌تواند بمثابة پایه نظام معرفت بشری قرار گیرد. وی در نقد دوم بر نحوه ابتدای باورهای غیرپایه بر باورهای پایه اشکال می‌کند و، در نهایت، مهم‌ترین دلیل میناگرایان بر لزوم پذیرش این دیدگاه در توجیه معرفت را - که «استدلال از راه دور و تسلسل» می‌باشد - بدین صورت نقد می‌کند که سلسله موجه‌سازی باورها لازم نیست تا بی‌نهایت استمرار داشته باشد یا به نحو دوری به یکی از حلقات پیشین سلسله مستند شود بلکه اگر فرآیند موجه‌سازی در یک سیاق اجتماعی انجام گیرد، وقتی به یک باور مورد توافق طرفین رسید، این جریان متوقف می‌شود. به اعتقاد نگارنده، هر سه نقد لورر ناتمام است. نخست آنکه لورر در بحث از باورهای پایه از بدیهیات عقلی به کلی غفلت نموده است، دوم آنکه ارتقای معرفتی از بدیهیات به نظریات به کمک استدلال انجام می‌گیرد و، در نهایت، صرف توافق طرفین بر یک باور هرگز به معنای موجه بودن آن نیست.

واژه‌های کلیدی: انسجام‌گروی، موجه‌سازی، کیث لورر، میناگروی

خطاناپذیری.

* عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

مبنایگروی در موجه‌سازی معرفت

سنت رایج فلسفه غرب معرفت را «باور صادق موجه»ⁱ دانسته، توجیهⁱⁱ را یکی از مقومات آن به‌شمار می‌آورد. موجه‌سازی متکفل بررسی راه دستیابی به

صدق است. (Pollock & Cruz, 1999: 13)

مبنایگرویⁱⁱⁱ رایج‌ترین نظریه در باب توجیه معرفت است که فیلسوفان اسلامی نیز تقریر ویژه‌ای از آن دارند تقریری که می‌توان آن را «مبنایگروی برهانی مبتنی بر بدیهیات» نامید. (ربک: محمد حسین زاده، ۱۳۸۵) طبق این دیدگاه، ساختار نظام معرفتی ما انسان‌ها دو بخش دارد: بخش شالوده و پایه^{iv} و بخش روبنا،^v به گونه‌ای که روبنای ساختمان بشری به وسیله بخش نخست توجیه می‌شود ولی عکس آن صادق نیست. (Dancy, 2010: 382)

باورهای موجه ساختاری را تشکیل می‌دهند که توجیه برخی از باورهای موجود در این ساختار، یعنی باورهای پایه، از طریق ارتباط آنها با دیگر باورها نیست، برخلاف باورهای روبنا که توجیه آنها از طریق ارتباط با باورهای پایه است. (Alston, 1989: 19) به بیان دیگر، باورهای پایه توجیه مستقیم دارند اما باورهای غیرپایه با واسطه توجیه می‌شوند. بدین ترتیب، هر باورِ باواسطه موجه در ساختار درختی معرفت بر معرفت ریشه‌ای این ساختار درختی، یعنی باور بی-واسطه موجه،^{vi} متکی است. (Ibid, 20-21) بدین ترتیب، در مبنایگروی با دو نوع

i. True Justified Belief.

ii. Justification.

iii. Foundationalism.

iv. Foundation.

v. Superstructure.

vi. Immediately Justified Belief.

باور مواجه هستیم: باور پایهⁱ و باور غیرپایهⁱⁱ که صدق باورهای پایه، یعنی مطابقتشان با واقعیت محکی آنها، روشن است اما توجیه و تشخیص صدق باورهای غیرپایه از طریق ارتباطشان با شالوده معرفت، یعنی گزاره‌های پایه، ممکن می‌شود.ⁱⁱⁱ

بدینسان، اصول مشترک میان مبناگرایان از این قرار است:

۱. مجموعه گزاره‌ها به دو قسم پایه و غیرپایه تقسیم می‌شوند؛
۲. گزاره‌های غیرپایه بر گزاره‌های پایه مبتنی بوده، به وسیله آنها موجه و مدلل می‌گردند؛

۳. دستیابی به گزاره‌های غیرپایه از راه استدلال صورت می‌گیرد؛

۴. در نتیجه، رابطه میان گزاره‌های پایه و غیرپایه تولیدی و استنتاجی است؛

۵. این رابطه یک‌سویه است. (حسین‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۵۷-۱۵۸)

چالش‌ها و اشکالات پیش‌روی مبناگروی سبب رویگردانی شدید معرفت-شناسان غربی از آن شد و نیز موجب پیدایش دیدگاه‌های نوینی در مسئله موجه‌سازی معرفت گردید که مهم‌ترین آنها انسجام‌گروی^{iv} است. شمار قابل

i. Foundational Belief

ii. Non-Foundational Belief

iii. همانطور که در ابتدا گفتیم، معرفت‌شناسان غربی باور را جزء نخست از اجزای معرفت می‌دانند، از این‌رو، در توضیح دیدگاه‌های معرفت‌شناختی، همچون مبناگروی، از این اصطلاح و گاه از واژگانی چون گزاره و قضیه بهره می‌گیرند، اما نگارنده معتقد است که باور طبق اصطلاح رایج امری قلبی و به معنای پذیرش مفاد یک گزاره است و این حقیقت غیر از معرفت و علم بوده، پس از تحقق علم امکان وجود می‌یابد. بر این اساس، صحیح‌تر آن است که مبناگروی و انسجام‌گروی نیز بر پایه مفهوم گزاره توضیح داده شوند

iv. Coherentism.

توجهی از معرفت‌شناسان همچون کواین، سلارز، شرر، گیلبرت هارمان، ویلیام لیکان، لورنس بونجور و کیث لور انسجام‌گرویی در توجیه را اختیار کردند، هر چند بونجور - که پیش از این از سرشناس‌ترین طرفداران انسجام‌گرایی بود - از این دیدگاه دست شست و به جرگه پیروان مبنای گروهی سنتی پیوست. (Bonjour, 2001: 21-22; 1999: 117-143)

کیث لور، همچون بسیاری از معرفت‌شناسان غربی، توجیه را شرط سوم معرفت می‌داند. وی، پس از تحلیل مؤلفه‌های معرفت، برای تبیین نظریه خود در باب توجیه، ابتدا به نقد مبنای گروهی پرداخته، درصدد آن است که با نشان دادن رخنه‌های این دیدگاه سنتی راه را برای ارائه دیدگاه خویش هموار نماید. بر این اساس، نقد مبنای گروهی نقطه اصلی عزیمت انسجام‌گرویی لور شمرده می‌شود. وی، برای این مقصود، به تقریر و انتقاد از دو قرائت مبنای گروهی خطاپذیر و خطاناپذیر می‌پردازد.

با توجه به جایگاه کیث لور در معرفت‌شناسی معاصر و ضرورت بررسی دیدگاه‌های وی از سوی طرفداران معرفت‌شناسی اسلامی، به‌خصوص انتقادات وی بر مبنای گروهی خطاناپذیر، ما در این نوشتار تلاش خواهیم کرد تا اشکالات دو قرائت مبنای گروهی به‌خصوص مبنای گروهی خطاناپذیر را از منظر او تبیین و بررسی نماییم.

نیم‌نگاهی به معرفت از منظر لور

پیش از بررسی دیدگاه‌های لور درباره مبنای گروهی، اشاره‌ای کوتاه به تحلیل وی از معرفت داریم. به اعتقاد لور، معرفت برخلاف دیدگاه رایج در معرفت‌شناسی مغرب‌زمین، افزون بر سه عنصر باور، صدق و توجیه دارای جزء چهارمی با

عنوان «نقض ناپذیری» می‌باشد.

وی، در باب حقیقت صدق، از نظریه «علامت‌زدایی» دفاع می‌کند و به جای شرط باور پذیرش با هدف احراز حقیقت و پرهیز از خطا را شرط معرفت می‌داند. سپس، او مقصود از توجیه را داشتن دلیل و شواهد کافی برای پذیرش دانسته، در نهایت، برای فرار از اشکال مشهور گتیه، شرط نقض ناپذیری توجیه را به مؤلفه‌های سه‌گانه معرفت می‌افزاید.

قرائت لور از میناگروی

بنا بر میناگروی، باورهای پایه، به‌خودی‌خود، به‌طور کامل موجه هستند و مبنایی برای توجیه باورهای دیگر فراهم می‌آورند. بر اساس این نظریه، هر توجیهی بر مبنای باورهای خودموجه استوار شده است. بر این اساس، می‌توان گفت میناگروی دو مدعا دارد:

نخست، آنکه باورهای خودموجه یا پایه‌ای وجود دارند که ما در پذیرفتن آنها، به هنگام جستجوی حقیقت، به‌طور کامل موجه هستیم و این باورها در توجیه‌شان به هیچ‌یک از سایر باورهای ما وابسته نیستند.

دوم، آنکه هر باور دیگری که ما در پذیرفتن آن توجیه کامل داریم، در نهایت، باید بر این باورهای پایه استوار شود، باورهای پایه‌ای که مبنای نظام معرفت را برای ما فراهم می‌آورند. (Lehrer, 1990: 39,41)

لور به دو گونه کلی از میناگروی یعنی میناگروی خطاناپذیرⁱ و میناگروی خطاپذیرⁱⁱ می‌پردازد.

i. Infallible Foundationalism.

ii. Fallible Foundationalism.

بنا بر مبنایگروی خطاناپذیر، باورهای پایه، افزون بر اینکه بدون هر گونه استدلال پذیرفته می‌شوند، صدق خود را تضمین می‌کنند. اگر پذیرفتن چیزی به وسیله من صدق آنچه را که پذیرفته‌ام تضمین کند، در پذیرفتن آن به‌طور کامل موجه خواهم بود. بنا بر این دیدگاه، موفقیت ما در جستجوی حقیقت تضمین شده است و ممکن نیست با شکست مواجه شویم. از این رو، این نوع از مبنایگروی خطاناپذیر نامیده می‌شود. (*Ibid: 40*)

اما در مبنایگروی خطاناپذیر، باورهایی که بنیان نظام معرفت را تشکیل می‌دهند صدق خود را تضمین نمی‌کنند بلکه یگانه ثمره آنها این است که دلیلی را برای پذیرش خود فراهم می‌آورند. از آنجا که چنین دلیلی تنها یک راهنمای خطاناپذیر به صدق است، نه ضامن صدق، این نوع نظریه را مبنایگروی خطاناپذیر می‌نامند. ویژگی مبنایگروی خطاناپذیر آن است که امکان این امر را روا می‌داند که دلیلی که یک باور خودموجه برای پذیرش یک باور فراهم می‌آورد به‌وسیله تأملات دیگر کنار گذاشته شده یا نقض شود. در نتیجه، بر اساس مبنایگروی خطاناپذیر، دلیل یک باور خودموجه برای پذیرش، در نظر اول، دلیل برای پذیرش آن است. (*Ibid: 40-41*) طبق این تقریر از مبنایگروی، باورهای پایه موجه هستند، مگر اینکه دلیلی برخلاف آنها وجود داشته باشد.

نقد لری بر مبنایگروی خطاناپذیر

بنا بر مبنایگروی خطاناپذیر، باورهای پایه صدق خود را تضمین نمی‌کنند و از ابطال مصون نیستند. لری این دیدگاه را در قالب یک قیاس دوشقی به نقد کشیده است. وی می‌گوید توجیه مبنایگرایانه خطاناپذیر از دو حال خارج نیست: یا با صدق باورهای پایه ارتباط ندارد یا ارتباط دارد.

اگر طرفدار این نظریه معتقد باشد که چنین توجیهی با صدق باورهای پایه ارتباط ندارد، این نوع از توجیه مبنایانه نوع موردنیاز از توجیه در شناخت نخواهد بود، زیرا پذیرشی که برای شناخت لازم است پذیرش معطوف به صدق است. بنابراین، هیچ توجیهی که با صدق ارتباط ندارد برای موجه‌سازی چنین پذیرشی مناسب نیست.

اما اگر طرفدار مبنایانه خطاپذیر معتقد باشد توجیه باورهای پایه با صدق آن باورها ارتباط دارد - با این حال، صدق آنها را تضمین نمی‌کند، یعنی باورهای پایه ممکن است برخطا و کاذب باشند - این احتمال خطای در باورهای پایه نباید بسیار زیاد باشد، وگرنه، ما در پذیرفتن آن باورها به‌عنوان مبنای شناخت‌هایمان موجه نخواهیم بود.

در هر صورت، اگر احتمال خطا در پذیرفتن یک باور پایه در میان باشد، چگونه می‌توان در پذیرفتن این باور موجه بود، بدون آنکه تصدیق نماییم این احتمال خطا قابل قبول است؟ لزر می‌گوید ممکن است طرفدار مبنایانه بدون اینکه هیچ توجیهی بر این مدعا ارائه کند، تنها به‌عنوان اصل موضوع بپذیرد که ما در پذیرفتن برخی باورهای پایه موجه هستیم یا ممکن است ما بر مبنای دلایل شهودی بپذیریم که در پذیرفتن باورهای موردبحث موجه هستیم.

در هر صورت، این پرسش مطرح می‌شود که چرا ما فکر می‌کنیم باورهای موردبحث موجه هستند؟

پاسخ آن است که موجه انگاشتن باورهای پایه بدان جهت است که ما باور داریم احتمال دروغ بودن آنها به‌قدر کافی ضعیف است یا، به عبارت دیگر، احتمال صدقشان به‌قدر کافی زیاد است. نتیجه آنکه ما قبول داریم در پذیرفتن

این باورها به خاطر احتمال صدقشان موجه هستیم.

اما مسئله بدینجا ختم نمی‌شود، زیرا باز این سؤال مطرح می‌شود که چرا ما گمان می‌کنیم احتمال صادق بودن باورهای پایه تا بدان حد زیاد است که خودموجه هستند؟ لِرر می‌گوید پاسخ این سؤال را می‌توان به راحتی از مصادیق چنین باورهایی کشف کرد. به اعتقاد او، باورهای درون‌نگرانه مربوط به افکار و احساسات فعلی شخص یا باورهای حسی پدیداری از مصادیق باورهای پایه‌اند. به گفته لِرر، پاسخ سؤال یادشده، یعنی این سؤال که چرا ما احتمال صادق بودن باورهای پایه را به حد کافی زیاد می‌دانیم، این است که به گمان ما، احتمال اینکه قوای درون‌نگری (Introspection) و احساس ما در چنین امور ساده‌ای ما را به خطا سوق دهند بسیار ضعیف است. (*Ibid: 43*)

نتیجه آنکه اگر باورهای پایه صدق خودشان را تضمین نکنند، توجیه مربوط به پذیرش آنها، به نحو ضمنی، وابسته به نظریه‌ای درباره وثاقت قوای شناختی ما خواهد بود. اما این سخن بدین معناست که باورهای به اصطلاح پایه به سبب ارتباط با دیگر باورها موجه می‌شوند و، در نتیجه، واقعاً پایه نیستند. حاصل آنکه مبنایگروی خطاپذیر یک مبنایگروی ناب نیست. (*Ibid: 43-44*)

نظر به اینکه به گفته خود او، مبنایگروی خطاپذیر مبنایگروی ناب نیست و اینکه نگارنده درصدد دفاع از مبنایگروی خطاناپذیر است، در بحث از مبنایگروی خطاپذیر به همین اندک بسنده کرده، به بررسی مبنایگروی خطاناپذیر می‌پردازیم.

تبیین حقیقت باورهای پایه خطاناپذیر

بنا به آنچه گذشت، وجه تمایز اساسی مبنایگروی خطاناپذیر - که یک مبنایگروی خالص است - از مبنایگروی خطاپذیر در این ویژگی خطاناپذیری

باورهای پایه است که صدق خود را تضمین می‌کنند. بر این اساس، تصویر مبنای گروهی خطاناپذیر متوقف بر تبیین مقصود از باورهای خطاناپذیر است. به همین جهت، لِرر در مقام بررسی مبنای گروهی خطاناپذیر، پیش از سایر مسائل، به سراغ این ویژگی رفته، تا مقصود از «خطاناپذیری» باورهای پایه خطاناپذیر را روشن کند.

به گفته لِرر، مبنای گرایان سنتی معتقدند برخی از باورها صدق خودشان را تضمین می‌کنند و از آنجا که اصلاح‌ناپذیرند، خودموجه می‌باشند. اما مقصود از اصلاح‌ناپذیری یک باور چیست؟ تلقی شهودی^۱ ما این است که یک باور اصلاح‌ناپذیر باوری است که شخص واجد آن در باور به آنچه بدان باور دارد امکان خطا ندارد.

بدین ترتیب، برای فهم مسئله با مفهوم پیچیده «امکان» روبرو می‌شویم. از این رو، لِرر پیشنهاد می‌دهد که بررسی خود را با مفهومی فنی آغاز کنیم، و اگر این مفهوم در ادامه، به قدر کافی، دقیق از کار در نیامد، به تصرف در معنای آن بپردازیم. پس، وی بحث را با مفهوم امکان منطقی آغاز می‌کند. (*Ibid: 44*)

أ. اصلاح‌ناپذیری باور (عدم امکان منطقی خطا در باور): به اعتقاد لِرر، «عدم امکان منطقی» مفهومی اولی و بی‌نیاز از تعریف است. اینکه کسی یک برادر مؤنث داشته باشد یا عددی بزرگ‌تر از خودش باشد به لحاظ منطقی غیرممکن است. حال، باید اصلاح‌ناپذیری را بر حسب مفهوم عدم امکان منطقی تعریف کنیم. به طور کلی، می‌توانیم بگوییم یک باور اصلاح‌ناپذیر است، اگر و تنها اگر خطا بودن آن باور به لحاظ منطقی غیرممکن باشد:

باور به گزاره p از نظر شخص S اصلاح‌ناپذیر است، اگر و تنها اگر به لحاظ

منطقی غیرممکن باشد که S به p باور داشته باشد و p کاذب باشد.

نتیجه این تعریف از اصلاح‌ناپذیری این است که اگر کسی به چیزی باور داشته باشد و باورش اصلاح‌ناپذیر باشد، در این صورت، آنچه بدان باور دارد صادق است، یعنی اگر غیرممکن باشد که او به گزاره p باور داشته باشد و p دروغ باشد، در این صورت، با توجه به اینکه او به گزاره p باور دارد، پس، گزاره p باید صادق باشد.

ب. نابسندگی ویژگی عدم امکان منطقی خطا برای خطاناپذیری باور پایه: لور معتقد است: هر چند عدم امکان منطقی خطا در یک باور برای خطاناپذیری آن لازم است، شرط کافی برای این امر نیست. از این رو، باید شرط دیگری بدان افزوده شود.

اگر انکار گزاره‌ای به لحاظ منطقی غیرممکن باشد، بدین معناست که آن گزاره به لحاظ منطقی ضروری است. از سوی دیگر، به لحاظ منطقی غیرممکن است که کسی در باور به گزاره‌ای که به لحاظ منطقی ضروری است برخطا باشد. برای مثال، به لحاظ منطقی غیرممکن است که دو به علاوه هفت با نه برابر نباشد، یعنی به لحاظ منطقی ضروری است که دو به علاوه هفت با نه برابر باشد. در نتیجه، به لحاظ منطقی غیرممکن است که کسی باور داشته باشد که دو به علاوه هفت با نه برابر است و در باورش برخطا باشد. خلاصه آنکه:

اگر آنچه بدان باور داریم به لحاظ منطقی ضروری باشد، در این صورت،
به لحاظ منطقی، غیرممکن است که این باور دروغ باشد. بنابراین، این باور

اصلاح‌ناپذیر است. (*Ibid: 46*)

اما لور با یک مثال نقض نشان می‌دهد که ممکن است یک شخص به گزاره‌ای که یک حقیقت ضروری است باور داشته باشد، بدون آنکه اصلاً بداند باورش صادق است یا حتی بدون آنکه در باورش موجه باشد. در نتیجه، اگر

متعلق باور از حقایق ضروری ریاضی یا حساب یا منطق باشد، عدم امکان منطقی
خطا بودن برای توجیه آن باور کافی نیست.

مثال نقض وی این است که اگر کسی باور داشته باشد که مجموعه کل اعداد
(یا مجموعه اعداد طبیعی) با مجموعه اعداد زوج تناظر یک‌به‌یک دارد، در این
صورت، وی به یک گزاره که به لحاظ منطقی ضروری است باور اصلاح‌ناپذیر
دارد. با این وجود، اگر باور وی به این گزاره در نتیجه دلیلی نابخردانه باشد، مثلاً
وی باور داشته باشد که در سلسله اعداد بعد از نقطه خاصی عدد فردی وجود
ندارد، باید بر مبنای استدلال او نتیجه بگیریم که او بی‌تردید بر خطا بوده و در
باورش کاملاً ناموجه بوده است. پس، در این مثال، هر چند به لحاظ منطقی خطا
غیرممکن بود، امکان داشت که شخص یادشده خطا کرده باشد.

بنابراین، به نظر می‌رسد «عدم امکان خطا» در گزاره‌های پایه معنای دیگری
باشد که توصیف فعلی ما از اصلاح‌ناپذیری برای آن کفایت نمی‌کند. افزون بر
این، این مسئله نشان می‌دهد توجیهی که برای باور به برخی حقایق ضروری
ریاضیات و منطق در اختیار داریم نتیجه محض ضرورت گزاره مورد باور نیست.
به بیان دیگر، اگر گزاره P ضروری منطقی باشد، آنگونه که در حقایق ریاضی و
منطق چنین است، عدم امکان منطقی این ترکیب عطفی که « S به گزاره P باور
دارد و گزاره P دروغ است» پیامد مستقیم عدم امکان منطقی کذب گزاره P
است. اینکه شخص S به گزاره P باور دارد، به هیچ وجه با اصلاح‌ناپذیری
باورش در این موارد ارتباط ندارد. (*Ibid*)

ج. اصلاح تعریف باور پایه (خطاناپذیری باور پایه و مقاومت‌ناپذیری فرد): به اعتقاد

لرر، برای آنکه باورهای اصلاح‌ناپذیر به هدف پذیرش، یعنی پذیرش گزاره P

تنها در صورت صدق آن گزاره دست یابند، باید تغییری در تعریف پیشین خود از اصلاح ناپذیری اعمال کنیم. با افزودن یک شرط دیگر، تعریف ارائه شده، به-لحاظ منطقی، تضمین می کند که هرگاه پذیرش P به وسیله شخصی اصلاح ناپذیر باشد، در این صورت، اگر شخصی گزاره P را بپذیرد، گزاره P صادق است، اما این مسئله تنها یک هدف پذیرش است. برای اینکه به لحاظ منطقی تضمین کرده باشیم که باورهای اصلاح ناپذیر به اهداف پذیرش دست یابند، باید اصلاح ناپذیری را به نحو زیر تعریف کنیم:

باور به گزاره P در نظر شخص S اصلاح ناپذیر است اگر و تنها اگر (۱) به لحاظ منطقی ضروری باشد که اگر S به گزاره P باور داشته باشد، گزاره P صادق باشد و (۲) به لحاظ منطقی ضروری باشد که اگر گزاره P صادق باشد، S به گزاره P باور داشته باشد.

لور شرط نخست را شرط خطاناپذیری (The Infallibility Condition) نامیده است، زیرا مفادش آن است که ممکن نیست کسی در آنچه که باور دارد، به حقیقت دست نیابد، و شرط دوم را شرط مقاومت ناپذیری (The Irresistibility Condition) می نامد، زیرا مفادش این است که نمی توان در برابر باور به گزاره صادق مخالفت ورزید.

این تعریف از اصلاح ناپذیری معادل این است که بگوییم باور به گزاره P در نظر شخص S تنها در موردی اصلاح ناپذیر است که (۱) به لحاظ منطقی غیرممکن باشد که S به گزاره P باور داشته باشد و گزاره P دروغ باشد و (۲) به لحاظ منطقی غیرممکن باشد که گزاره P صادق باشد و S به گزاره P باور نداشته باشد.

شرط خطاناپذیری شرطی است که در بررسی حقایق ضروری ناکافی از کار

درآمد، ولی افزودن شرط مقاومت‌ناپذیری این مشکل را برطرف می‌کند. گرچه به لحاظ منطقی غیرممکن است که کسی به یک حقیقت ریاضی (مثل این گزاره که ۲۵ ضرب در ۲۶ مساوی با ۶۵۰ است) باور داشته باشد و بر خطا باشد، کاملاً امکان دارد که شخص نتواند چنین حقیقتی را باور کند. در این مورد، شرط مقاومت‌ناپذیری برآورده نشده است، یعنی این باور مقاومت‌ناپذیر نیست. بدین ترتیب، وقتی به لحاظ منطقی امکان دارد که یک فرد به این حقیقت که ۲۵ ضرب در ۲۶ مساوی با ۶۵۰ است، به علت آنکه یک باور مقاومت‌ناپذیر نیست، باور نداشته باشد، این حقیقت در نظر او یک باور اصلاح‌ناپذیر نخواهد بود. (*Ibid*:

46-47)

حاصل آنکه برای آنکه باوری یک باور پایه خطاناپذیر/اصلاح‌ناپذیر باشد، باید واجد این دو ویژگی خطاناپذیری و مقاومت‌ناپذیری باشد.

نقدهای لور بر مبنای گروهی خطاناپذیر

بر اساس آنچه گذشت، مبنای گروهی سستی بر دو رکن استوار است. از این رو، اشکالات مطرح شده بر این دیدگاه را نیز باید در این دو جهت جستجو کرد. به گفته لور، مشکل نخست مبنای گروهی خطاناپذیر نشان دادن باورهای پایه‌ای است که می‌توانند صدق خودشان را تضمین کنند، و مشکل دوم نشان دادن این امر است که باورهای پایه چگونه می‌توانند صدق دیگر باورها را تضمین کنند. (*Ibid*:

44) بیشترین تلاش لور در به تصویر کشیدن ناکارآمدی مبنای گروهی، معطوف به اثبات عدم وجود باورهای پایه واقعی است. وقتی این رکن مبنای گروهی فروریخت، خودبه‌خود رکن دوم نیز استوار نخواهد ماند.

افزون بر این، لور مهم‌ترین دلیل لزوم پذیرش مبنای گروهی را نیز به نقد کشیده

است که پس از بیان اشکالات وی بر خود مبنای گروهی آن را نیز به نظاره خواهیم نشست.

نقد نخست لور بر مبنای گروهی: محدودیت تعداد باورهای پایه خطاناپذیر

نخستین نقد لور بر مبنای گروهی خطاناپذیر این است: تحلیلی که پیش از این برای ویژگی «خطاناپذیری» ارائه کرد، تنها در تعداد بسیار اندکی از باورها یافت می‌شود. در نتیجه تعداد بسیار محدودی از باورهای ما مصداق باورهای پایه خطاناپذیر هستند.

أ. بررسی مصداق باورهای خطاناپذیر مقاومت‌ناپذیر: لور معتقد است تعریفی که از باور واقعاً پایه ارائه شد، مصداقش آنقدر محدود و ناچیز است که نمی‌توان آن‌ها را شالوده‌کاخ معرفت به حساب آورده، سایر باورها را بر آنها مبتنی نمود. در نتیجه، نظریه مبنای گروهی خطاناپذیر قابل دفاع نیست.

به طور کلی، در مورد سه دسته از باورها ادعای خطاناپذیری و پایه بودن وجود دارد که عبارت‌اند از: باورهای درون‌نگرانه مربوط به افکار فعلی شخص، باورهای درون‌نگرانه ناظر به احساسات فعلی شخص، و باورهای حسی احتیاط‌آمیز درباره کیفیت ساده‌ای که به طور مستقیم در برابر خود می‌بینیم. لور هر یک از این سه دسته را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهد تا درستی و خطای ادعای پایه بودن آنها را روشن نماید.

وی در بررسی مفصلی که نسبت به این باورها انجام داده، به این نتیجه رسیده است که تنها دو گزاره از میان دسته نخست دو ویژگی خطاناپذیری و مقاومت‌ناپذیری را دارند و، در نتیجه، واقعاً باور پایه خطاناپذیر هستند، اما سایر موارد همگی قابل خدشه می‌باشند. ما نیز ابتدا به دو مورد یادشده اشاره کرده،

سپس، اشکال لَر بر سایر موارد ادعایی باورهای پایه را بیان خواهیم کرد.

ب. باورهای خطاناپذیر مقاومت‌ناپذیر از نظر لَر: به اعتقاد لَر، تنها دو باور یافت می‌شود که دارای دو ویژگی خطاناپذیری و مقاومت‌ناپذیری بوده، در نتیجه، واقعاً باور پایه هستند. این دو گزاره عبارت‌اند از:

۱. باور به گزاره «من وجود دارم».

هر انسانی این باور اساسی را نسبت به خودش دارد که «من وجود دارم». به اعتقاد لَر، این باور هر دو ویژگی اصلاح‌ناپذیری و مقاومت‌پذیری باور پایه را داراست. باور من به اینکه وجود دارم به هیچ‌وجه ممکن نیست دروغ باشد (= اصلاح‌ناپذیری)، و نیز به هیچ‌وجه ممکن نیست من به آن باور نداشته باشم (= مقاومت‌ناپذیری).

۲. باور به گزاره «من به گزاره‌ای باور دارم».

به اعتقاد لَر، این باور نیز واقعاً پایه است، زیرا به لحاظ منطقی غیرممکن است که من باور داشته باشم که به گزاره‌ای باور دارم و در همین حال به هیچ گزاره‌ای باور نداشته باشم. این باور هم خطاناپذیر است، و هم مقاومت‌ناپذیر، چراکه هنگامی که در واقع به گزاره‌ای باور داریم، ممکن نیست به اینکه به چیزی باور داریم باور نداشته باشیم.

بدین ترتیب، به اعتقاد لَر باور به اینکه «من وجود دارم» و این باور که «من

به چیزی باور دارم»، باورهایی پایه هستند. (*Ibid: 47-48*)

لَر، غیر از دو مورد بالا، در سایر موارد ادعایی باورهای خطاناپذیر مقاومت‌ناپذیر را به کلی مخدوش می‌داند که ما، در ادامه، به اجمال این موارد و جهت خدشه در پایه بودن آنها را ذکر خواهیم کرد.

ج. بررسی خطانپذیری و مقاومت‌ناپذیری دیگر باورهای ناظر به افکار: به ادعای برخی، بسیاری از باورهایی که یک شخص درباره خودش دارد، مثل باورهای مربوط به حالات نفسانی آگاهانه کنونی، مانند یک درد شدید، به این معنا اصلاح‌ناپذیر هستند، یعنی ممکن نیست یک شخص درباره آنچه در نفس او به-نحو آگاهانه رخ می‌دهد، در لحظه‌ای که رخ می‌دهد، بر خطا باشد.

اما به اعتقاد لور به جز دو باور پیش‌گفته، سایر باورهایی که یک شخص درباره افکار جاری خود دارد خطاپذیر می‌باشند.

به اعتقاد لور، باورهای ناظر به فرایندهای فکری در حال جریان ما خطانپذیر نیستند. او برای تبیین این پاسخ از یک مثال کمک می‌گیرد؛ فرض کنید:

(۱) من فکر می‌کنم که بیکن نویسنده کتاب هملت است.

(۲) من باور دارم که بیکن همان شکسپیر است؛ یعنی مردی که او را به‌عنوان نویسنده کتاب هملت، یعنی شکسپیر می‌شناسم، کسی غیر از بیکن نیست. با این حال و با وجود اینکه من به این‌همانی شکسپیر و بیکن باور دارم، فرض کنید:

(۳) این باور اکنون در ذهن من حاضر نیست، یعنی زمانی که فکر می‌کنم بیکن نویسنده هملت است، به این یکسانی توجه ندارم.

حال فرض کنید از من بپرسند: به چه چیزی فکر می‌کنم؟ ممکن است من به این نتیجه برسم که من درباره این فکر می‌کردم که شکسپیر نویسنده هملت است، زیرا با اینکه باور دارم بیکن همان شکسپیر است، همچنین، باور دارم که اندیشیدن به اینکه بیکن چنین و چنان است همان اندیشیدن به این است که شکسپیر چنین و چنان است. اما این نتیجه‌گیری من درست نیست، زیرا فکر

کردن به این که «بیکن نویسنده هملت است»، به کلی با اندیشیدن به اینکه «شکسپیر نویسنده هملت است» تفاوت دارد. بنابراین، می توان تصور کرد: آنگاه که به اولی می اندیشیدم، به مطلب دومی فکر نمی کردم. بدین ترتیب، زمانی که خبر دادم که به این فکر می کردم که شکسپیر نویسنده هملت است و به آنچه گفتم باور داشتم، به کلی بر خطا بودم. بدین جهت، باور داشتن به اینکه کسی چنین و چنان می اندیشد، به لحاظ منطقی مستلزم این نیست که به آن می اندیشم.

(Ibid: 48)

لرر بحث از این مثال را ادامه داده، در نهایت، به این نتیجه کلی می رسد:

یک فرد ممکن است نسبت به آنچه که در حال حاضر در نفسش رخ می دهد دچار هرگونه اشتباهی شود. با اتخاذ استدلال پیشین، می توان نشان داد که هرگاه کسی باور دارد که گزاره P را حدس می زند یا در آن تردید دارد یا در آن تأمل می کند، ممکن است در این باورش بر خطا باشد. (Ibid: 50)

بنابراین، به اعتقاد لرر، هر حالت ذهنی^۱ که مضمونی خاص مثل مضمون گزاره P دارد، حالتی است که فرد ممکن است درباره آن برخطا باشد. از این رو، وی این دیدگاه را که درون نگری منشأ باورهای خطاناپذیر راجع به مضمون اندیشه های فعلی مان است ادعایی تصنعی و سست می داند. (Ibid: 50-51)

د. بررسی خطاناپذیری و مقاومت ناپذیری باورهای ناظر به احساسات: دسته دوم از باورهایی که ادعای خطاناپذیری درباره آنها مطرح است باورهای مربوط به احساسات هستند. مقصود از احساسات در عرف فلسفی متعلقات اقسام متنوع تجربه حسی - اعم از لمسی، دیداری، شنیداری و غیره - می باشند. (Audi, 1993)

i. Mental State.

ch. 1

لور بطلان ادعای خطاناپذیری این دسته از باورها را نیز به مدد مثال‌های نقض نشان می‌دهد. به گفته وی، هر کسی ممکن است باور داشته باشد که احساسی مشابه احساس دیگر است، با اینکه این باور نادرست است. در نتیجه، ممکن است کسی باور داشته باشد احساسی را دارد، در صورتی که احساسی به کلی متفاوت با آن را دارد.

مردی را تصور کنید که به پزشک مراجعه کرده، بنا دارد سخن او را بپذیرد. پزشک به وی می‌گوید احساس خارش در واقع نوعی احساس درد است. به گفته این پزشک، هر احساس خارش احساس درد است، گرچه برخی از آنها بسیار معتدل و ملایم‌اند.

فرد یادشده با باور به این سخن پزشک، از این به بعد هرگز در این امر تردید روا نمی‌دارد که احساس خارش‌ها احساس دردند. با اینکه احساس خارش متفاوت از احساس درد به نظر می‌رسد، او باور راسخ دارد که هر موقع ناچیزترین احساس خارش دارد، در واقع، احساس درد دارد. بنابراین، او هنگام احساس خارش، به غلط، باور دارد که احساس درد دارد. از این‌رو، باورهای او به اینکه احساس درد دارد اغلب خطا بوده، به هیچ وجه خطاناپذیر نیستند.

وی مثال‌های نقض دیگری نیز آورده است که به جهت مشابهت آنها با مثال

نقل شده نیازی به ذکرشان نیست. (*Ibid: 52-54*)

حاصل آنکه، به اعتقاد لور، «باورهای ناظر به احساسات، همانند باورهای راجع به افکار، خطاپذیر و اصلاح‌پذیرند. به طور کلی، تعداد بسیار اندکی از آنچه درباره حالات نفسانی و روانی خود باور داریم اصلاح‌ناپذیرند. به لحاظ منطقی، ممکن

است که در این مورد نیز همچون موارد دیگر خطا به طور مخفیانه میان باور و متعلقش جای بگیرد». (*Ibid: 53*)

خلاصه دیدگاه لُرر دربارهٔ باورهای ناظر به اندیشه و احساس این است که اگر این باورها - به جای آنکه در اثر درون‌نگری فراچنگ آیند - به‌عنوان نتیجهٔ یک استنتاج پذیرفته شده باشند، از آنجا که این استنتاج ممکن است بر مبنای مقدمات دروغ استوار شده باشد، باور به دست آمده از آن نیز خطاپذیر خواهد بود. (*Ibid: 54*)

ه. خطاناپذیری طبیعی (عدم امکان طبیعی خطا در باور): در ابتدای نقدهای لُرر بر مبنای سستی گفتیم که چون اصلاح‌ناپذیری در باورهای پایه به معنای عدم امکان خطا در یک باور است، برای تعریف باورهای پایه باید به سراغ مفهوم امکان برویم. از این‌رو، لُرر پیشنهاد کرد که بررسی خود را با مفهوم «امکان منطقی» آغاز کنیم و در صورتی که در ادامه متوجه شدیم که این مفهوم به‌قدر کافی کارایی ندارد، به سراغ معنای دیگری از امکان برویم. بدین ترتیب و از آنجا که بررسی‌های گذشته نشان دادند که اگر مفهوم منطقی امکان در اصلاح‌ناپذیری باورهای پایه مورد نظر باشد، نمی‌توان یک نظریهٔ مبنای بر اساس این باورها پی‌ریزی کرد، برخی تلاش کرده‌اند با جایگزین کردن مفهوم ضعیف‌تری از امکان، بجای مفهوم امکان منطقی، همچنان آموزهٔ خطاناپذیری را حفظ کنند، ولی به اعتقاد لُرر همان ملاحظات قبلی برای ردّ این قرائت از مبنای باورهای خطاناپذیر نیز کفایت می‌کند.

لُرر می‌گوید ممکن است کسی برای حفظ آموزهٔ اصلاح‌ناپذیری باورهای پایه

مفهوم عدم امکان یا ضرورت طبیعی^۱ را بجای مفهوم عدم امکان منطقی در تعریف اصلاح‌ناپذیری قرار دهد. به این صورت، مقصود از آن، ضرورت یا عدم امکان بر حسب قوانین طبیعت می‌باشد.

این دفاع به ظاهر برای تأمین شرط مقاومت‌ناپذیری سودمند به نظر می‌رسد، زیرا هنگامی که کسی به چیزی می‌اندیشد یا چیزی را احساس می‌کند، به اندیشه و احساس خود باور دارد. اگر این باور را نتیجه قانونی طبیعی یا روان‌شناختی بدانیم، بسیار پذیرفتنی‌تر از آن است که بگوییم نتیجه ضرورت منطقی است.

اما به گفته لور، این تغییر معنای امکان هیچ فایده‌ای برای نجات آموزه باورهای خطاناپذیر نخواهد داشت، زیرا همان طور که به لحاظ منطقی امکان دارد که فردی از باورهای نادرست نتایج غلطی درباره اندیشه‌ها و احساسات خودش استنتاج کند، این امر بر حسب قوانین طبیعت بشری نیز ممکن است. برای نمونه، مردمانی هستند که وابسته به گروه‌های مذهبی بوده، بر این باورند که درد موهوم است و، در نتیجه، باور دارند که هیچ دردی احساس نمی‌کنند، با اینکه روشن است آنها نیز، هنگامی که زخمی می‌شوند، مانند بقیه ما رنج می‌کشند.

حاصل بررسی‌های لور در باب اشکال نخست وی بر مبنایگروی این است:

- ما هیچ باوری راجع به امور ممکن نیافتیم که به معنایی مناسب از عدم

امکان منطقی یا طبیعی خطا اصلاح‌ناپذیر باشد. این باور که وجود دارم و نیز این

باور که باور دارم خطاناپذیرند، ولی هر باوری راجع به باور یا اندیشه من

درباره هرگونه حس و احساسی، و نیز [هر باوری راجع به] دیگر امور ممکن،

خطا پذیر بوده، در معرض اصلاح قرار دارد. بنابراین، برای توجیه آن باورهایی

که آنها را برای پی‌ریزی معرفت به‌اندازه کافی موجه می‌دانیم، پایه‌ای از

i. Nomological Necessity.

باورهای اصلاح‌ناپذیر بسنده نمی‌کند. ما یا باید از جستجوی شالوده‌های

اصلاح‌ناپذیر دست بشوییم یا اینکه نتیجه شک‌گرایانه را بپذیریم. (*Ibid*: 57)

- نظریه [مبناگروی خطاناپذیر] نمی‌تواند ذخیره‌ای کافی از باورهای پایه

خطاناپذیر فراهم آورد. (*Ibid*)

- تعداد باورهای خطاناپذیر بسیار ناچیزتر از آن است که مدعیات معرفتی

مبتنی بر فهم متعارف ما را اثبات نماید. (*Ibid*: 63)

نقد دوم لرر بر مبناگروی خطاناپذیر: مشکل صعود معرفتی از باورهای پایه به

باورهای غیرپایه

لرر پس از بررسی رکن نخست مبناگروی خطاناپذیر به نقد رکن دوم آن می-

پردازد. رکن دوم این دیدگاه عبارت بود از ابتدای توجیه باورهای غیرپایه بر

باورهای پایه خطاناپذیر بدین معنا که باورهای پایه باید صدق باورهای غیرپایه را

تضمین کنند.

هرچند اشکال پیشین برای متزلزل کردن مبناگروی خطاناپذیر کافی است و با

فرض عدم وجود تعداد کافی از باورهای پایه خطاناپذیر، دیگر جایی برای رکن

دوم باقی نمی‌ماند، اما لرر معتقد است تأمل درباره این پرسش ارزشمند است: بر

فرض آنکه ذخیره‌ای کافی از باورهای پایه در اختیار داشته باشیم، آیا می‌توان

انتظار داشت که این باورها صدق باورهای غیرپایه‌ای را که خود را در پذیرفتن

آنها به طور کامل موجه می‌دانیم تضمین کنند.

الف. لزوم بررسی مشکل صعود معرفتی از باورهای پایه به باورهای غیرپایه از

منظر لرر: به گفته لرر، دو دلیل برای لزوم بررسی این مسئله وجود دارد:

نخست آنکه وی، با تواضع، احتمال خطا در استدلال خود را محتمل شمرده،

اذعان می‌نماید که چه‌بسا باورهای خطاناپذیر پایه بیشتر از آن چیزی باشند که

وی گمان می‌کند.

اما مسئله مهم‌تر آن است که اگر، در واقع، ذخیره‌ای از باورهای پایه خطاناپذیر داشته باشیم، این باورها باید صدق همه باورهای غیرپایه‌ای را که در پذیرش آنها موجه هستیم تضمین کنند. در این صورت، می‌توان یک مبنایگروی تلفیقیⁱ را پذیرفت که خطاپذیری باورهای پایه را محتمل دانسته، اما ایجاب می‌کند که توجیه باورهای غیرپایه باید صدق آنها را تضمین کند. (*Ibid*: 57)

مقصود لور از مبنایگروی تلفیقی تلفیق میان مبنایگروی خطاناپذیر با مبنایگروی خطاپذیر است، بدین نحو که رکن نخست مبنایگروی را از مبنایگروی خطاپذیر بگیریم [باورهای پایه را خطاپذیر بدانیم] و رکن دوم را از مبنایگروی خطاناپذیر وام بگیریم، [معتقد باشیم که توجیه باورهای غیرپایه براساس باورهای پایه به- لحاظ منطقی صدق باورهای غیرپایه را تضمین می‌کند].

ب. نقدهای لور بر صعود معرفتی از باورهای پایه به باورهای غیرپایه: لور معتقد است تلاش برای صورت‌بندی یک مبنایگروی تلفیقی به نوعی نظریه تحویلی به لحاظ تحلیلⁱⁱ می‌انجامد که محتوای باورهای غیرپایه را از راه تحلیل منطقی به محتوای باورهای پایه فرو می‌کاهد. وی، در ادامه، به بررسی پدیدارگرویⁱⁱⁱ، بارزترین نمونه این دست نظریات، می‌پردازد.

بر اساس پدیدارگروی همه گزاره‌ها و باورهای مربوط به اشیاء خارجی را می‌توان به گزاره‌هایی راجع به نمودهای ذهنی و داده‌های حسی که در شرایط مختلف تجربه می‌کنیم ترجمه کرد.

i. Mixed Foundation Theory.

ii. Analytically Reductive.

iii. Phenomenalism.

ارتباط پدیدارگروی با میناگروی در این است که بنا بر پدیدارگروی گزاره‌های حاکی از داده‌های حسی، به لحاظ منطقی، مستلزم گزاره‌هایی راجع به جهان خارج‌اند، زیرا این گزاره‌ها معنای آن گزاره‌های راجع به جهان خارج را به‌طور کامل ادا می‌کنند. طبق پدیدارگروی گزاره‌های راجع به جهان خارج، به لحاظ تحلیلی، به گزاره‌های حاکی از داده‌های حسی تحویل پذیرند. در نتیجه، صدق گزاره‌های حاکی از داده‌های حسی صدق گزاره‌های راجع به جهان خارج را تضمین می‌کند. بر اساس پدیدارگروی، گزاره‌های مربوط به جهان خارج به گزاره‌هایی ناظر به داده‌های حسی تحویل می‌یابند، چراکه معنای این دو نوع گزاره یکی است. در نتیجه، از صدق گزاره‌های مربوط به داده‌های حسی صدق گزاره‌های مربوط به اشیاء خارجی نتیجه می‌شود. (*Ibid: 58-59*)

لرر نقدهای متعددی بر پدیدارگروی وارد کرده است. مهم‌ترین آنها این است که پدیدارگروی، و به‌طور کلی نظریات تحویلی به لحاظ تحلیل، توان تأیید میناگروی را ندارند. از آنجا که میناگروی مورد نظر فیلسوفان اسلامی میناگروی خطاناپذیر می‌باشد - که نگارنده نیز در صدد دفاع از این دیدگاه می‌باشد - درباره میناگروی خطاناپذیر به همین مقدار بسنده می‌کنیم. (*see: Ibid: 59-61*)

جمع‌بندی دیدگاه لرر درباره میناگروی خطاناپذیر

حاصل دیدگاه لرر در باب میناگروی آن است که ۱. تنها تعداد ناچیزی از باورهای پایه یافت می‌شوند که صدق خودشان را تضمین کرده، به‌عنوان شالوده عمل نمایند؛ ۲. تلاش برای تسری دادن تضمین صدق از باورهای پایه به باورهای غیرپایه از طریق تحویل بردن باورهای غیرپایه به مجموعه‌هایی از باورهای پایه نیز نتیجه‌بخش نیست.

این نظر که باید نظام معرفت را از مجموعه‌ای از باورهای پایه بسازیم که صدق آن باورها تضمین شده است و صدق همه باورهای دیگر را تضمین می‌کنند، در نظریه شناخت اهمیت ویژه داشته است. اگر این نظر توفیق یابد، روشی را در اختیار ما قرار می‌داد که صدق باورهای ما را تضمین می‌کند. این دیدگاه، بسان دیگر سنت‌های فلسفی، نکته‌ای غیر از آنچه که در ابتدا از آن مورد نظر بود به ما آموخته است. درسی که این نظر به ما آموخته این است که ما در باورهایمان خطاپذیریم و باید بدون هرگونه تضمینی بر موفقیت‌مان پیش برویم. جستجوی صدق، اگر بر مبنای شالوده‌ای از باورهای خودموجه مبتنی باشد، باید بر شالوده‌ای خطاپذیر استوار شود.

نقد لور بر مهم‌ترین دلیل لزوم قبول مبنایگروی

مبنایگرایان برای دفاع از دیدگاه خود به ادله متعددی استناد کرده‌اند که بدون تردید، مهم‌ترین آنها استدلال از راه دور و تسلسل است. به گفته دپاول، هر بحثی درباره مبنایگرایی با استدلال تسلسل آغاز می‌شود. (Depaul, 2001: vii)

مبنایگرایان معتقدند برای آنکه در فرآیند توجیه باورها گرفتار دور و تسلسل نشویم باید مبنایگروی در توجیه را بپذیریم. بنا به نقل لور:

اگر برخی باورها پایه نباشند، موجه‌سازی همه باورها ناگزیر به تسلسل نامتناهی یا استدلال دوری منتهی می‌شود. بدین ترتیب، نتیجه گرفته می‌شود که باید از مبنایگروی دفاع کنیم. (Lehrer, 1990: 88)

لور با اذعان به قوت این استدلال (Ibid: 87) مهم‌ترین پاسخش به این استدلال آن است که هیچ ضرورتی ندارد که فرایند موجه‌سازی تا آنجا پیش رود که همه ادعاهای شناختی به کاررفته در آن توجیه خودشان موجه باشند. به گفته وی، اگر

موجه‌سازی را در یک سیاق اجتماعی^۱ در نظر بگیریم، موجه‌سازی ادعاهای شناختی تنها تا جایی باید پیش رود که یک مدعای شناختی مورد مناقشه باشد. بدین ترتیب، اگر فرض کنیم موجه‌سازی پاسخی به یک پرسش یا مطالبه است، در این صورت، هیچ دلیلی ندارد تا فرض کنیم که استدلال باید به فراتر از نقطه‌ای که در آن توافق حاصل شده است پیش برود. از این رو، با اینکه همه باورهای به طور کامل موجه به وسیله دلیل توجیه می‌شوند، اینگونه نیست که همه ادعاهای شناختی به کاررفته در دفاع از دیگر مدعیات شناختی خودشان نیاز به توجیه داشته باشند. آنها تنها زمانی نیاز به توجیه دارند که موجب مناقشه [و جدال] شوند. به محض آنکه با یافتن قضایای مورد اتفاق مناقشه بی‌پایان را کنار بگذاریم، می‌توانیم بدون تمسک به باورهای پایه از تسلسل در موجه‌سازی اجتناب کنیم، زیرا، به گفته نظریه پرداز انسجام، باورها به جهت نحوه هماهنگی و انسجامشان با یک منظومه از باورها، به طور کامل، موجه هستند. برای مثال، موجه بودن این باور حسی من که چیزی به رنگ قرمز می‌بینم، به جهت نحوه انسجامش با منظومه‌ای از باورهاست که برای من بیان می‌کند که من هنگامی که چیزی را می‌بینم، تحت چه شرایطی می‌توانم به آن قرمز بگویم. این انسجام است، نه استدلال کردن یا احتجاج که منتهی به توجیه می‌شود. (*ibid: 14*)

بررسی نقدهای لورر بر مبناگروی خطاناپذیر

پس از آنکه به تقریر و تبیین لورر از مبناگروی خطاناپذیر پرداختیم، نوبت به بررسی اشکالات وی بر این دیدگاه می‌رسد. همان‌طور که پیش‌تر گذشت، لورر مبناگروی خطاناپذیر را با سه مشکل اساسی مواجه می‌داند، بر این اساس، ما

i. Social Context.

نیز اشکالات خود بر سخنان وی را در شکل همین سه اشکال بیان خواهیم کرد.

پاسخ به اشکال نخست لورر: بی توجهی لورر به اقسام متعدد باورهای پایه

نگارنده در نقد سخنان لورر، از اشکالات جزئی که در لابلای کلمات وی به چشم می‌خورد صرف نظر کرده، تنها به بیان نقدهای اساسی‌تر بسنده می‌کند. لورر در تبیین میناگروی خطاناپذیر در بخش بررسی گزینه‌های احتمالی باورهای پایه به این نتیجه رسید که هیچ باوری به جز دو باور «من وجود دارم» و «من باور دارم که به چیزی باور دارم» باور پایه واقعی نیستند. وی با طرح باورهای ناظر به افکار و نیز باورهای ناظر به احساسات پایه بودن هیچ یک از این دو دسته را نیز نپذیرفت. به اعتقاد نگارنده، سخنان لورر در مقام بررسی موارد احتمالی باورهای پایه از دو جهت مخدوش است:

نخست آنکه برخی از گفته‌های لورر درباره باورهای ناظر به افکار ناتمام می‌باشند، چراکه یکی از اقسام بدیهیات گزاره‌های وجدانی هستند که عبارت‌اند از گزاره‌های حصولی حاکی از علوم حضوری یا، به بیان دیگر، انعکاس مستقیم علوم حضوری در ظرف ذهن. به طور کلی، قضایایی که علوم حضوری ما - اعم از ذات، افکار و حالات ما - را تنها حکایت می‌کنند، در زمره بدیهیات شمرده می‌شوند. در واقع، آن دو گزاره‌ای نیز که لورر پایه بودن آنها را پذیرفت داخل در این قسم از قضایای بدیهی هستند.

اما آنجا که پای تجزیه و تحلیل ذهنی یافته‌های حضوری، یعنی تفسیر (حصولی) علوم حضوری به میان می‌آید، امکان خطا نیز پیدا می‌شود، چراکه در این فرض افزون بر وجدانیات برگرفته از علوم حضوری، پای گزاره‌های حصولی دیگری نیز به میان می‌آید که احتمال خطا دارند. (ر.ک. محمد حسین زاده، ۱۳۸۶،

فصل ششم) در واقع، همه اشکالاتی که لرر دربارهٔ باورهای خطاناپذیر ناظر به افکار مطرح نموده همگی از این دست هستند، یعنی گزاره‌های وجدانی حاکی از معلومات حضوری نیستند بلکه گزاره‌های تفسیری ناظر به علوم حضوری هستند که ما نیز آنها را بدیهی و پایه نمی‌دانیم. حاصل آنکه تنها آن دسته از گزاره‌های ناظر به افکار گزاره‌های خطاناپذیر هستند که در شمار وجدانیات باشند، یعنی افکار ما را که به علم حضوری می‌یابیم تنها حکایت کنند، اما گزاره‌هایی که به نحوی افکار ما را تفسیر می‌کنند در زمرهٔ باورهای پایه قرار ندارند. افزون بر این، در موارد گذشته، آنچه لرر به عنوان خطای در گزاره‌های ناظر به افکار ذکر کرده است، حتی از سنخ گزاره‌های وجدانی حاکی از علوم حضوری نیز نیستند. واقعیت این است که در این موارد پای یک استدلال در میان است که یک مقدمهٔ آن از گزاره‌های وجدانی است اما مقدمهٔ دیگر آن گزارهٔ کاذبی است که در ذهن فرد جای گرفته است. به همین جهت، نتیجهٔ برآمده از آن دو مقدمه نیز غلط است. جالب است که خود لرر نیز چندین بار تعبیر استنتاج را در این مورد به کار برده است. (see: *Ibid*: 49,50) حاصل آنکه باورها ناظر به افکار اگر تنها حکایتگر آنها باشند، خطا بردار نیستند.

اشکال دوم آن است که لرر در بررسی قضایای پایه تنها به دو قسم یادشده، یعنی باورهای ناظر به افکار و باورهای ناظر به احساسات [که ما نیز پایه بودن آنها را قبول نداریم] اکتفا کرده است، در حالی که موارد دیگری از بدیهیات نیز وجود دارد که لرر به هیچ روی نامی از آنها به میان نیاورده است. این باورهای پایهٔ مورد غفلت لرر همان بدیهیات اولیه هستند که مواردی از قبیل استحالهٔ تناقض، اصل هوویت، بدیهیات منطقی، قضایای حمل اولی و قضایای تحلیلی را

شامل می‌شود.

به بیان دقیق‌تر، لورر در بررسی مصادیق باورهای پایه تنها نظر به مبنایگروی تجربی داشته است که باورهای پایه را باورهای حسی [اعم از حس ظاهر و باطن] می‌داند، اما از باورهای پایه عقلی که در مبنایگروی عقلی مطرح‌اند غفلت نموده است؛ غافل ماندن یک معرفت‌شناس از گزاره‌های پایه‌ای چون اصل استحاله تناقض و اصل هوویت جای شگفتی است.

بدین ترتیب، روشن می‌شود آنچه لورر در انتهای بررسی موارد احتمال باورهای پایه اظهار داشت، مبنی بر اینکه احتمال دارد درباره تعداد این باورها به‌خطا رفته باشد و باورهای خطاناپذیر پایه بیشتر از آن چیزی باشند که وی پنداشته است (Lehrer, 1990: 57)، احتمالی درست بلکه مطابق با واقع است.

پاسخ به اشکال دوم لورر: صعود معرفتی از باورهای پایه به غیرپایه به کمک استدلال

اشکال دوم لورر بر مبنایگروی خطاناپذیر این بود که با صرف نظر از اینکه تعداد باورهای پایه به قدری ناچیزند که نمی‌توانند پایه معرفت بشری را بنا نهند - بر فرض هم که چنین باورهایی وجود داشته باشند - باز هم مبنایگروی خطاناپذیر قابل دفاع نیست، چراکه رکن دوم این دیدگاه، یعنی ابتدای باورهای غیرپایه بر باورهای پایه، مخدوش است.

به اعتقاد نگارنده، سخنان لورر درباره ارتقای معرفتی از پایه‌های معرفت به باورهای غیرپایه دستکم با دو اشکال اساسی مواجه است:

أ. **ناتمامی مبنایگروی تلفیقی:** اشکال نخست آن است که مبنایگروی تلفیقی - یعنی تلفیق میان مبنایگروی خطاناپذیر با مبنایگروی خطاپذیر - معقول نیست، زیرا اگر واقعاً رکن نخست مبنایگروی را از مبنایگروی خطاپذیر بگیریم، یعنی باورهای

پایه را خطاپذیر بدانیم، چگونه ممکن است رکن دوم را از مبنای گروهی خطاناپذیر بگیریم و، در نتیجه، معتقد باشیم که توجیه باورهای غیرپایه بر اساس باورهای پایه، به لحاظ منطقی، صدق باورهای غیرپایه را تضمین کند. چنین دیدگاهی نه تنها قابل دفاع نیست بلکه از اساس معقول نیست که باورهای پایه صدقشان تضمین نشده باشد با این حال، توجیهی که بر اساس آنها برای باورهای غیرپایه ارائه می‌شود، به لحاظ منطقی، صدق باورهای غیرپایه را تضمین کند. به بیان دیگر، چگونه ممکن است باوری که خودش احتمال خطا دارد احتمال خطای باورهای دیگر را منتفی سازد؟!

رابرت آدی در توضیح مبنای گروهی خطاپذیر سخنی دارد که مدعی نگارنده را تأیید می‌کند. به گفته وی، مبنای گروهی خطاپذیر، دستکم از سه جهت، خطاپذیر است که نخستین آنها خطاپذیری باورهای پایه است، اما جهت دوم خطاپذیری باورهای روبناست که نتیجه استنتاج آنها از باورهای پایه خطاپذیر است. (Audi, 1993: 211)

ب. ناتمامی تصویر لرر از ارتقای معرفتی از باورهای پایه به باورهای غیرپایه: با وجود اشکال پیشین ما بر عدم معقولیت مبنای گروهی تلفیقی، ما به حکم اینکه درصد دفاع از مبنای گروهی خطاناپذیر هستیم باید اشکال لرر بر این دیدگاه را نیز پاسخ دهیم، چراکه اگر اشکال وی در ارتقای معرفتی تمام باشد، همان طور که مبنای گروهی تلفیقی را زیر سؤال می‌برد، سد راه مبنای گروهی خطاناپذیر نیز خواهد بود.

به اعتقاد ما، اشکال لرر بر نحوه صعود از باورهای پایه به باورهای غیرپایه نیز ناتمام است، چراکه، به ادعای او، تلاش برای این ارتقای معرفتی چیزی جز

تحویل بردن محتوای باورهای غیرپایه به محتوای باورهای پایه از راه تحلیل منطقی نیست. هر چند وی، به صراحت، مقصود خود را از «نظریه تحویلی به لحاظ تحلیل» تبیین نکرده است، از سخنانی که، در ادامه، در بررسی بارزترین نمونه این دست نظریات، یعنی پدیدارگروی، بر زبان رانده منظور وی روشن می شود.

ما نیازی به بررسی تفصیلی این مدعیات نداریم، زیرا گویا خود لور نیز توجه داشته است که این اشکال وی بر همه تقریرهای مبنای گروهی وارد نیست، از این رو، در بیان خود جانب احتیاط را فرونگذاشته، قید «اغلب» را به کار برد:

این تلاش [یعنی تلاش برای صورت بندی یک مبنای گروهی تلفیقی] اغلب به نوعی نظریه تحویلی به لحاظ تحلیل انجامیده است که تأکید می کند که محتوای باورهای غیرپایه را می توان از راه تحلیل منطقی به محتوای باورهای پایه کاهش

داد. (Lehrer, 1990: 57)

پس، چه بسا بتوان یک مبنای گروهی ساخته و پرداخته کرد که از آنچه لور «تحویل تحلیلی» می خواند در امان باشد. این امر وقتی پررنگ تر می شود که توجه داشته باشیم آنچه لور به عنوان یکی از نظریات مبنای گروهی که گرفتار این اشکال است مطرح نموده پدیدارگروی است، دیدگاهی مربوط به جهان خارج که با مبنای گروهی تجربی ارتباط دارد. با این وجود، همان طور که گذشت، مبنای گروهی مورد دفاع فیلسوفان اسلامی مبنای گروهی عقلی است که بر شالوده گزاره های عقلی خطاناپذیر شکل می گیرد.

بر این اساس، ما، بدون آنکه نیاز به بررسی تفصیلی مدعیات لور داشته باشیم، اعلام می کنیم از منظر اندیشمندان اسلامی معیار صدق و ملاک موجه سازی گزاره های نظری ارجاع آنها به بدیهیات است و راه دستیابی به گزاره های نظری

استدلال است. پس، صعود معرفتی از بدیهیات به نظریات یا، به تعبیر فلسفه اسلامی، اکتساب گزاره‌های نظری از طریق استدلال انجام می‌گیرد. به همین جهت است که مباحثی تفصیلی درباره شیوه‌های استدلال و اعتبار آنها در منطق اسلامی مطرح شده است.

پاسخ به اشکال سوم لرر: ناتمامی پاسخ لرر به استدلال مبنایان از راه تسلسل و دور
پیش از این دیدیم که لرر استدلال مبنایان بر لزوم پذیرش این دیدگاه را مطرح نموده، با اذعان به اهمیت بسزای آن درصدد پاسخ از آن برآمد. خلاصه استدلال این بود:

اگر برخی باورها پایه نباشند، موجه‌سازی همه باورها به‌ناچار به تسلسل نامتناهی یا استدلال دوری منتهی می‌شود. پس، برخی باورهای پایه باید وجود داشته باشند و، در نتیجه، باید از مبنایان دفاع کنیم.

پاسخ لرر به این استدلال آن بود که هیچ ضرورتی ندارد که فرایند موجه‌سازی تا آنجا پیش رود که همه ادعاهای شناختی به‌کاررفته در آن توجیه خودشان موجه باشند، زیرا اگر موجه‌سازی را در یک سیاق اجتماعی در نظر بگیریم، موجه‌سازی ادعاهای شناختی تنها تا جایی باید پیش رود که یک مدعای شناختی مورد مناقشه باشد.

اما این پاسخ به اعتقاد نگارنده ناتمام است؛ نخست آنکه لرر در مواردی مثل اینجا چرخش فکری داشته، حقیقت توجیه را، به جای آنکه داشتن دلیل برای خود شخص فاعل شناخت بداند، ارائه دلیل برای طرف مقابل به حساب آورده است. اما اشکال دوم بر سخن لرر آن است که صرف توافق بر یک باور یا گزاره نمی‌تواند عامل توجیه آن باشد. آیا صرف اینکه یک فرد و طرف مقابلش باوری را پیش فرض گرفته

باشند، می‌تواند به معنای تحقق شرط سوم شناخت درباره آن باشد. از سوی دیگر، می‌توان به لور گفت: اگر همان فردی که با شما بر سر گزاره یا باور «الف» توافق دارد از نظر خود برگردد، یا فرد دیگری پیدا شود که گزاره الف را قبول نداشته باشد، بی‌تردید، شما باید درصدد موجه‌سازی باور خود برآیید. در این صورت، از شما سؤال می‌شود که فرایند موجه‌سازی را تا کجا ادامه می‌دهید؟ اگر بگویید تا جایی که به یک باور مورد توافق دست یابیم ادامه دهید، اشکال لزوم تسلسل دوباره زنده می‌شود. پس، از آنجا که صرف توافق طرفین و پیش‌فرض گرفتن یک باور به معنای موجه بودن آن نیست، راه‌حل مورد ادعای لور توان پاسخ به اشکال مبنایگرایان را ندارد.

نتیجه‌گیری

اشکالات مطرح از سوی کیث لور بر مبنای گروهی در توجیه - چه اشکال مبنی بر محدودیت باورهای پایه و چه اشکال ناظر به صعود معرفتی از باورهای پایه به باورهای روبنا - هیچ‌یک، بر این دیدگاه وارد نیست. به نظر می‌رسد ریشه اینگونه اشکالات - که سبب روی گردانی از مبنای گروهی و طرح دیدگاه‌های نوین در ساختار معرفت و توجیه، همچون انسجام‌گرویی و وثاقت‌گرویی، شده است - ضعف تقریر رایج از مبنای گروهی سنتی در فلسفه غرب، به‌ویژه مبنای گروهی تجربه‌گرا، است.

اما مبنای گروهی رایج در فلسفه اسلامی از این اشکالات به‌دور است، چراکه، از سویی، در حوزه باورهای پایه، مسئله بدیهیات اولیه و ثانویه پیش می‌آید. که بدیهیات اولیه هیچ احتمال خطا ندارند و، از سوی دیگر، در نحوه صعود از بدیهیات به نظریات، بحث اقسام استدلال به میان می‌آید که از آن میان برهان با توجه به نتیجه یقینی آن از جایگاه رفیعی برخوردار است.

منابع

- حسین‌زاده، محمد، پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش..
- _____، منابع معرفت (کاوشی در ژرفای معرفت‌شناسی ۲)، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش..
- Alston, William P., 1989, Epistemic Justification: Essays in the Theory of Knowledge, New York: Cornell University Press.
- Audi, Robert, 1993, "Contemporary Foundationalism", in The Theory of Knowledge: Classical and Contemporary Readings, Louis Poiman (ed.), California, Wads Worth Publishing Company.
- _____, 1988, Belief, Justification, and Knowledge: An Introduction to Epistemology, Belmont, Wadsworth Publishing Company.
- Bender, John W. (ed), 1989, The Current State of the Coherence Theory: Critical Essays on The Epistemic Theories of Keith Lehrer and Laurence Bonjour, With Replies, Dordrecht, Kluwer Academic Publishers.
- Bonjour, Laurence, 1999, "The Dialectic of Foundationalism and Coherentism", in Blackwell Guide to Epistemology, John Greco & Ernest Sosa (eds.), Malden, Blackwell Publishers Ltd.,
- _____, 2001, "Toward a Defence of Empirical Foundationalism" in Resurrecting Old-Fashioned Foundationalism, Michael R. DePaul (ed.), Lanham, Rowman and Littlefield Publishers, Inc.
- Dancy, Jonathan, and others (eds.), 2010, A Companion to Epistemology, 2nd ed, Oxford, Wiley-Blackwell Publishers, 2010.
- DePaul, Micheal R. (ed.), 2001, Resurrecting Old-Fashioned Foundationalism, Lanham, Rowman & Littlefield Publishers Inc.
- Fumerton, Richard, 2002, "Theories of Justification", in The Oxford Handbook of Epistemology, Paul K. Moser (ed.), Oxford,

Oxford University Press.

- _____, 2006, Epistemology, Malden, Blackwell Publishing Ltd, 1st.

- Lehrer, Keith, 1974, Knowledge, Oxford, Clarendon Press.

- _____, 1990, The Theory of Knowledge, Colorado, Westview Press Inc.,

- _____, Pollock, John L. & Joseph Cruz, 1999, Contemporary Theories of Knowledge, Rowman & Littlefield Publishers, 2nd.

- _____, Rorty, Richard, "Intuition", 2006, The Encyclopedia of Philosophy, Donald M. Borchert (ed.), New York, Macmillan Publishing, 2nd ed., V.4, pp.722-732.

- _____, Sosa, Ernest, 2008, "The Raft and the Pyramid", in Epistemology: An Anthology, Ernest Sosa & others (eds.), Malden, Blackwell Publishing Ltd, 2nd ed.

- Wolterstorff, Nicholas, 2001, Thomas Reid and the Story of Epistemology, New York, Cambridge University Press.
